

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور، بخش دوم

انبیا گفتند: نومیدی بد است
فضل و رحمت‌های باری بی حد است
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲)

پیغمبران در جواب من‌های ذهنی گفتند که ناامیدی بد است، چرا که رحمت‌های خداوند پی‌درپی و بی حد است و نومیدی با آن جور در نمی‌آید.

نکته ۱: این ابیات به ما کمک می‌کنند که نه بترسیم و نه ناامید شویم.
نکته ۲: در خانواده خصوصاً اگر پرجمعیت باشد، ما با چالش‌های زیادی روبه‌رو می‌شویم و من‌ذهنی ما دردناک می‌شود. و چون با من‌ذهنی عمل می‌کنیم، بعداً اگر وارد روابط زناشویی شویم نیز درد و چالش و ناامیدی به وجود می‌آید. راهی که می‌توانیم از این دردها رها شویم، عمل نکردن برحسب من‌ذهنی و مهم ندانستن آن چه که ذهن نشان می‌دهد است.

از چنین محسن نشاید ناامید
دست در فتراک این رحمت زنید
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۳)

فِتراک: تسمه و دَوالی که از پس و پیش زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی به ترک می‌بندند.

ناامیدی از چنین خداوندی که دائماً احسان و خوبی می‌کند شایسته نیست. با گشودن فضا به ریسمانِ رحمت الهی چنگ بزنید.

نکته ۱: رحمت ایزدی وقتی به ما می‌رسد که فضا را باز کرده باشیم؛ منتها ما بیشتر اوقات به ناله و شکایت مشغولیم.

نکته ۲: بیشتر خواسته‌های ما روان‌شناختی هستند و ما اصلاً به آن‌ها احتیاج نداریم، و وقتی نمی‌توانیم آن‌ها را به دست بیاوریم خشم، رنجش، ترس، حسادت، انتقاد، پندار کمال و درد به ما دست می‌دهد و همه این‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند و ما را ناامید می‌کنند.

ای بسا کارا، که اوّل صَعْب گشت
بعد از آن بگشاده شد، سختی گذشت

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۴)

چه بسا کارهایی که در آغاز دشوار به نظر می آیند، اما اندکی بعد همان کارهای دشوار، آسان می شوند و آن سختی‌ها می گذرند. [به عبارتی رهایی از من ذهنی و زنده شدن به حضور نیز در اول سخت و مشکل به نظر می آید، ولی کم کم که فضای درون باز می شود متوجه می شویم که سختی گذشت.]

نکته: شناسایی من ذهنی و به صورت حضور ناظر درآمدن، زمان بر است. ما باید روی خودمان کار کنیم، صبر داشته باشیم و قانون جبران را رعایت نماییم و ناامید نشویم. اگر عجله کنیم و زمان «قضا و کُن فکان» که برای تبدیل ما لازم است را رعایت نکنیم و بخواهیم با من ذهنی مان عجله کرده «هرچه زودتر بهتر» را به خودمان تحمیل کنیم، ناامید می شویم.

بعد نومیدی، بسی امیدهاست
از پسِ ظلمت بسی خورشیدهاست

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۵)

[اگر در اثر عمل کردن با من ذهنی دچار ناامیدی شدیم، باید بدانیم] پس از هر ناامیدی، امیدهای بسیاری وجود دارد. از پس ظلمت و تاریکی من ذهنی نیز روشنایی‌های بسیاری وجود دارد، به شرط این که انسان تصمیم بگیرد با هشیاری جسمی فکر و عمل نکند.

نکته: اگر در هر کاری موفق نشده‌ایم، یعنی به اندازه کافی کار نکرده و صبر نداشته‌ایم. و باید بدانیم که من ذهنی سعی می‌کند ما را از انجام آن کار ناامید کند، ولی ما نباید این اجازه را به او بدهیم.

گفت: از رَوْحِ خِدا لَا تَيْأَسُوا
هم‌چو گم‌کرده پسر، رو سو به سو
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۴)

لَا تَيْأَسُوا: ناامید نشوید.
[یعقوب] گفت: از لطف و رحمت خدا ناامید نشوید و [برای یافتن یوسف یا زنده شدن به بی‌نهایت خدا] مانند
کسی که فرزندی گم کرده است، به هر سو بروید و تلاش کنید.

نکته: مولانا با این بیت به ما می‌گوید: «از لطف و رحمت و کمک خدا ناامید نشوید.»

- (قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۷)
- «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّبُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.»
«ای پسران من، بروید یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت
خدا مأیوس می‌شوند.»

از ره حسّ دهان، پرسیان شوید
گوش را بر چارراه آن نهید

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۵)

از طریق دهان باطنی خود به جست‌وجوی [یوسف یا همان من اصلی‌تان] بپردازید و گوش باطنی خود را نیز بر چهار طرف مسیر او بخوابانید، باشد که صدای او را بشنوید. به عبارتی فضا را بگشایید و از طریق فضای گشوده‌شده، اصل خود را بیابید. [سؤال نکنید و دنبال جواب ذهنی نباشید بلکه اجازه دهید همان فضای گشوده‌شده پاسخ سؤالات شما را بدهد.]

نکته: ما با خواندن ابیات مولانا و تأمل می‌توانیم اشتباهات خود را متوجه شویم، ولی حتی اگر بیت مولانا را متوجه نشدیم هم باید صبر داشته باشیم و حواسمان به خودمان باشد و به جای سؤال پرسیدن از دیگران، فضا را بگشاییم تا پاسخ و راه حل مسئله ما از فضای گشوده‌شده بیاید.

هله، نومید نباشی که تو را یار براند
گرت امروز براند، نه که فردات بخواند؟

- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵)

ای انسان، آگاه باش، مبادا به خاطر این که بر حسب من ذهنی فکر و عمل کردی و بی مراد شدی، ناامید شوی و فکر کنی که خداوند تو را از خودش می راند. اگر امروز تو را که در من ذهنی هستی به دلیل این که فکرها، باورها و همانیدگی های افل را در مرکز گذاشته ای از خودش براند، در عوض، فردا وقتی فضا را باز کنی و دردها و همانیدگی هاییت را بیندازی، خداوند تو را نزد خودش خواهد خواند و با او یکی می شوی؛ چراکه تو امتداد او هستی.

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آن جا
ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵)

اگر خداوند در فضای یکتایی را به دلیل این که من ذهنی داری و با دید غلط همانیدگی‌ها می‌بینی، به رویت بست، تو از آن جا مرو، [ابیات مولانا را بخوان، تأمل و صبر کرده، فضا را گشوده نگه‌دار؛] زیرا بر اثر صبر و فضاگشایی‌های پی‌درپی، او تو را به سر صدر، در بالاترین نقطهٔ مجلس می‌نشاند یعنی فضای درونت را باز کرده، تو را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده خواهد کرد.

نکته: این مطالب هم بر زندگی مادی و هم بر زندگی معنوی ما مطابقت دارد.

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها
ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵)

اگر خداوند همه راه‌ها و گذرها، یعنی همه راه حل‌های ذهنی و مادی را به‌روی تو ببندد و شکست بخوری، لحظه‌به‌لحظه تسلیم باش و ستیزه و مقاومت نکن؛ زیرا در اثر فضاگشایی و طلب حقیقی تو، خداوند راه پنهانی را برایت باز می‌کند، راهی که هیچ‌کس از ذهنی قادر نیست آن را بشناسد.

نکته: روانشناسان می‌گویند ما انسان‌ها در میانسالی دچار بحران شده و احساس پوچی می‌کنیم، یعنی همه جهت‌ها از جمله خانه و همسر ما را ناامید و مأیوس می‌کنند؛ این‌جا همان موقعی است که باید فضا را بگشاییم تا در به‌روی ما گشوده شود. ولی اگر در ذهن بمانیم و نفهمیم که الآن قیامت ماست و باید بر حسب هشیاری نظر کار کنیم، در ذهن می‌مانیم و از بین می‌رویم.

تیترا

«حکایت آن درویش که در کوه، خلوت کرده بود و بیانِ حلاوتِ انقطاع و خلوت و داخل شدن در این منقبت که انا جلیس من ذگری و انیس من استانس بی

گر با همه‌ای، چو بی منی، بی همه‌ای
ور بی همه‌ای، چو با منی، با همه‌ای»

بود درویشی به گهساری مقیم
خلوت او را بود هم‌خواب و ندیم
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۴)

درویشی در کوهستانی اقامت گزیده بود و عزلت و گوشه‌نشینی، انیس و مونس او بود. [درویش نماد ما انسان‌هاست که در کوهسارِ ذهن مقیم هستیم و تصمیم می‌گیریم که فضا را بگشاییم و عهد می‌کنیم برحسب خرد خداوند زندگی کرده، میوه فضاگشایی را بخوریم نه انقباض را، و هر آن‌چه را ذهن نشان می‌دهد به مرکز راه ندهیم و برحسب آن‌ها فکر و عمل نکنیم.]

نکته ۱: ما نمی‌توانیم بگوییم که من می‌خواهم من ذهنی را نگه دارم و با آن زندگی کنم و بمیرم، زیرا کار ما بسیار سخت شده و دچار چالش و کارافزایی می‌شویم و مانع و مسئله می‌سازیم و موش من ذهنی همه چیز ما را می‌دزد و زندگی ما را خراب می‌کند.

نکته ۲: حال ما با من ذهنی دائماً در حال تغییر است و ثابت نمی‌ماند. دام را می‌بینیم ولی نمی‌توانیم جلوی افتادن در آن را بگیریم، پس با من ذهنی نمی‌توانیم زندگی کنیم و بهتر است هرچه زودتر آن را بیندازیم.

چون ز خالق می‌رسید او را شمول
بود از آنفاسِ مرد و زن، ملول

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۵)

چون از بارگاه الهی، از فضای گشوده‌شده، هرآنچه می‌خواست یعنی سکون و آرامشِ حقیقی و یکی شدن با
زندگی به او می‌رسید، از همدمی و انس با مرد و زن یعنی همهٔ کسانی که من‌ذهنی داشتند دلتنگ و دل‌سیر بود.

همچنان که سهل شد ما را حَضَرَ
سهل شد هم قومِ دیگر را سفر

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۶)

حَضَرَ: اقامت در شهر، منزل، محلّ حضور

همین طور که فضاگشایی، بودن در حضور خداوند و داشتن حضور ناظر برای ما کاری ساده و آسان است، برای من‌های ذهنی که قوم دیگری هستند سخت و دشوار است؛ آن‌ها همواره می‌خواهند از فکری به فکر دیگر بروند، سفر در دایرهٔ همانیدگی‌ها را دوست دارند و این کار برایشان امری ساده و آسان است.

تیترا

«بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نکنم و درخت نفشانم و کسی را نگویم صریح و کنایت که بیفشان، آن خورم که باد افکنده باشد از درخت»

اندر آن گه بود اشجار و ثمار
بس مرود کوهی آنجا، بی شمار
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۴)

اشجار: جمع شجر، به معنی درختان
ثمار: جمع ثمر، به معنی میوه‌ها
مرود: مخفف امرود، به معنی گلابی

در آن کوهستان، درختان و میوه‌های بسیاری بود؛ به ویژه گلابی کوهی که به شمارش در نمی‌آمد. همان طور که کوه ذهن انسان نیز میوه‌های زیادی را به او نشان می‌دهد.

گفت آن درویش: یا رب با تو من
عهد کردم زین نچینم در زمن

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۵)

زمن: زمین

آن درویش یا انسان من‌ذهنی، درحالی که منقبض بود و در زمان مجازی به سر می‌برد، گفت: «خداوندا از این
پس با تو عهد می‌بندم که با دید من‌ذهنی و عقل جزوی، از جهان میوه نچینم.»

جز از آن میوه که باد انداختش
من نچینم از درختِ مُتَعَش

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۶)

مُتَعَش: سرزنده، بانشاط، سالم

[درویش در ادامه می گوید:] پروردگارا با تو عهد می بندم که به غیر از میوه‌ای که با فضاگشایی توسط باد «قضا و کُن فکان» تو این لحظه روی زمین می افتد، هرگز با من ذهنی میوه‌ای از درختانِ افراشته زندگی نچینم و در زمان مجازی گذشته و آینده زندگی نکنم.

نکته: ظاهراً همه ما عهد کرده‌ایم که زین پس از جهان، جز با فضاگشایی و جز میوه‌ای که به دست باد «قضا و کُن فکان» چیده می شود، میوه دیگری با «من ذهنی» خود نچینیم؛ اما آیا می توانیم به این عهد وفادار باشیم، یا این عهد یک عهدِ سستِ ذهنی ست و به زودی شکسته خواهد شد؟

مدتی بر نذر خود بودش وفا
تا درآمد امتحاناتِ قضا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۷)

آن درویش، مدت‌ها بر عهد و پیمان ذهنی خود پایدار ماند، تا این که امتحانِ قضای الهی در رسید.

نکته ۱: ما تصمیم می‌گیریم که زین پس با انقباض و عقل من‌ذهنی از جهان میوه نچینیم و فکر و عمل نکنیم و با عقل زندگی، ضرورت را در زندگی خود تشخیص دهیم، اما چون با ذهن تصمیم می‌گیریم، دیر یا زود عهدمان شکسته خواهد شد.

نکته ۲: «درآمدن اتفاقات خداوند» بدین معنی است که مرکز ما حقیقتاً خداوند نیست و هنوز با دید جدایی و دوبین من‌ذهنی کار می‌کنیم و به سمت همانیدگی‌ها کشیده می‌شویم.

نکته ۳: ما با عقل من ذهنی نمی توانیم هیچ تصمیمی بگیریم، بنابراین قبل از هر عهد و پیمانی، باید «ان شاء الله» بگوییم و همیشه فضا را باز کنیم، چراکه دل ما در دست «قضا و کن فکان» زندگی ست و ممکن است یک دفعه از طریق یک جسم ببینیم.

زین سبب فرمود: استثنا کنید
گر خدا خواهد به پیمان برزنید
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۸)

استثنا کنید: ان شاء الله بگویید، اگر خدا بخواهد بگویید.

برای همین خداوند گفته است ان شاء الله بگویید، یعنی با فضای گشوده شده فکر و عمل کنید تا پیمان الست را به جای آورده و به بی نهایت و ابدیت او زنده شوید.

نکته: «ان شاء الله» معادل عدم کردن مرکز، بر حسب فضاگشایی عمل کردن و بی کار کردن خواست و ابزارهای من ذهنی است.

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر داغی نهم
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹)

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هر لحظه میل و گرایشی در مرکز انسان ایجاد می کنم و هر لحظه او را با چیزی جدید همانیده می کنم، سپس همانیدگی را از او گرفته، او را بی مراد می کنم، داغ آن را بر دلش می گذارم تا بداند مرکزش را باید از هر همانیدگی خالی گرداند.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لِأَيِّحِيدٍ
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰)

در هر بامداد کاری تازه داریم و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود.

نکته ۱: ما مانند شخصی هستیم که به خداوند قول داد از طریق فضاگشایی میوه بچیند و دست به میوه نارس من ذهنی نزند تا زندگی با باد «قضا و کن فکان» آن را بپزد و آماده کند، اما او عهد خود را فراموش کرد. حال ما نیز به همین ترتیب کار می‌کنیم، یعنی به خداوند قول می‌دهیم فضاگشایی کنیم، ولی بلافاصله چیزها را به مرکزمان می‌آوریم و با وجودی که می‌دانیم خداوند هر لحظه در کار جدیدی است، با پیش آمدن یک بی‌مرادی، سریع ناراحت می‌شویم و فضا را می‌بندیم. پس باید بدانیم این کار یعنی باز نگه داشتن فضا، کار سختی است و مستلزم این است که تمام توجهمان را روی خود متمرکز کنیم.

نکته ۲: اداره درون و بیرون ما همه در دست خداوند است و او این لحظه، کار لحظه پیش را انجام نمی‌دهد، ولی ما به خاطر آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان دچار کهنه‌پرستی می‌شویم.

–(قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹)

–«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.»

«هرکس که در آسمان‌ها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

در حدیث آمد که دل همچون پری است
در بیابانی اسیر صرصری است
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱)

صَرَصَر: باد سرد و سخت، باد تند
در حدیثی آمده که دل انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان ذهن اسیر باد سرد و سخت
همانیدگی‌ها شده‌است.

نکته: ما هر لحظه قصد داریم با آوردن باورها و چیزهای ذهنی به مرکزمان حال خود را ثابت نگه داریم، اما چنین
امری جز با فضاگشایی و قدم گذاشتن زندگی به مرکزمان امکان پذیر نیست.

حدیث
- «إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بَفَلَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ.»
«این قلب پری را مانند به هامون که باد، آن را زیر و زبر کند.»

باد، پَر را هر طرف راند گزاف
گَه چپ و، گَه راست با صد اختلاف

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲)

باد «قضا و کُن فکان» الهی دل همانیده انسان را که مانند پَر ناچیزیست و هر لحظه در کشمکش و تعارض درونی بین همانیدگی‌ها به سر می‌برد، گاه به چپ و گاه به راست می‌برد، تا با بی‌مراد کردنش داغ آن همانیدگی را بر دلش بگذارد و در نتیجه او فضا را بگشاید.

در حدیث دیگر این دل دان چنان
کابِ جوشان ز آتش اندر قازغان

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳)

قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرمود: «این دل همانیده را مانند آبی درون دیگ بدان که با حرارتِ آتشِ همانیدگی‌ها مرتب می‌جوشد، زیر و رو می‌شود و هیچ ثباتی ندارد.»

نکته: ما با درست کردن پارک ذهنی، می‌خواهیم کنترل همهٔ امور را به دست گرفته و در عین حال دل خود را نیز ثابت نگه داریم؛ چنین امری امکان‌پذیر نیست، چرا که دل ما مرتب توسط «قضا و کفکان» زندگی زیر و زبر خواهد شد.

حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ ثَقَلًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»
«مَثَلِ قَلْبِ مُؤْمِنٍ فِي دَرِّ دَرِّ گُونِ هَائِشِ هَمَانِدِ دِیْگِ دِر حَالِ جُوشِ اسْت.»

هر زمان دل را دگر رایی بود
آن نه از وی، لیک از جایی بود

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۴)

دل انسان هر لحظه، یک راه و یک اندیشه جدیدی پیدا می کند، اما این اندیشه‌ها از دل او نیست، بلکه از طرف دیگری یعنی از طرف خداوندست.

پس چرا ایمن شوی بر رای دل
عهد بندی تا شوی آخر خجل؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۵)

حال که ذات دل همانیده شده چنین است و درواقع افکار انسان در اختیار من ذهنی اش نمی باشد، پس چرا تو باید به من ذهنی اعتماد کرده، بدان خاطر جمع شوی، با افکار ذهنی عهد بندی، سپس عهد خود را شکسته و شرمنده شوی؟

این هم از تأثیر حکم است و قدر
چاه می بینی و، نتوانی حذر

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۶)

حذر: پرهیز کردن، دوری کردن

این هم از تأثیر «قضا و کُن فکان» الهی ست که با وجودی که چاه همانیدگی ها را می بینی و آگاهی که به تو ضرر خواهند زد، باز هم همانیده می شوی و به دامشان می افتی.

نکته: ما با من ذهنی مان می گوییم درد نمی خواهیم، ولی ذات من ذهنی اقتضا می کند که درد ایجاد کنیم و از دیگر من های ذهنی نیز اثر بپذیریم.

نیست خود از مرغ پَران این عجب
که نبیند دام و افتد در عَطَب
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۷)

عَطَب: هلاک شدن، هلاکت
این که انسان در ذهن مانند پرندهای در حال پرواز دام همانیدگی‌ها را نبیند و به هلاکت و نابودی بیفتد تعجبی ندارد.

این عجب که دام بیند هم و تَد
گر بخواهد، ور نخواهد، می‌فتد
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۸)

و تَد: میخ
عجیب این است که پرنده دام و میخ آن را می‌بیند، ولی چه بخواهد و چه نخواهد در دام آن می‌افتد.

چشم باز و گوشِ باز و دام پیش
سوی دمی می‌پرد با پر خویش

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۹)

آن پرنده با وجود این که چشم و گوشِ باز دارد و دام را در مقابل خود می‌بیند، اما با پر و بال خود به سوی دام می‌پرد و گرفتار می‌شود.


با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com